در حلقه بزرگان

محمدنیک از انجمن‌های شعر در مشهد قدیم می‌گوید

متین دهنوی

محمد نیک، از شاعران پیش‌کسوت مشهدی، نه تنها خود مشتری جلسات قدیمی شعر مشهد بوده که در سال‌های بعد، اجرای برخی جلسات را نیز برعهده داشته است. یکی از کارهای او در شروع جلساتی که مدیریتشان را برعهده دارد، معرفی مختصر جلسات شعر قدیمی مشهد است و همین رویه سبب شده است که در پرونده این هفته سراغ او برویم و میهمان صحبت‌هایش باشیم.

آن‌طور که من از استادانم شنیده‌ام، بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ انجمنی به مدیریت «سیدحسن مشکان طبسی» در کتابخانه فرهنگ ساختمان قدیمی باغ نادری دایر بوده است. به‌دنبال این جلسه، جلسه دیگری به‌مدت حدودا ۱۰سال در سالن باغ ملی مشهد به ریاست «عبدالحسین نصرت» معروف به «منشی‌باشی» برگزار می‌شده است که بسیاری از ادبای مشهد به آن رفت‌وآمد می‌کرده‌اند. مرحوم فرخ نیز مدتی مدیریت این جلسه را برعهده داشته است. سوای این دو جلسه، نشست‌های دوستانه زیادی در منازل بزرگان شهر برپا می‌شده که بزرگانی مثل استاندار، نایب‌التولیه، رئیس آموزش‌وپرورش و رؤسای دیگر ادارات در آن شرکت می‌کرده‌اند. اگرچه ادبا و فضلای شهر هم در این جلساتِ دیدوبازدیدی، میهمان بودند و شعر هم خوانده می‌شد، نمی‌توان آن را جزو جلسات شعری مشهد برشمرد.

حوالی سال ۱۳۲۶ انجمن دیگری در مشهد شکل می‌گیرد که ابتدا اسم نداشته است اما چندی بعد به «انجمن فردوسی» شهره می‌شود. این انجمن سیار بوده و هر هفته در خانه یک نفر از یاران انجمن، دایر می‌شده است. ازآنجاکه بزرگ این جلسه، سرگرد عبدالعلی نگارنده بوده است و بعدها نیز جلسه در منزل خودش برگزار می‌شود، انجمن فردوسی به «انجمن نگارنده» مشهور می‌شود. من چندباری با دوستم، مرحوم خسرو، به این جلسه رفتم. منزل نگارنده در خیابان سناباد، نرسیده به قنادی «پاپا» بود و به‌جرئت می‌توان گفت که جلسه وزین و سنگینی بود؛ چون بسیاری از استادان بزرگ دانشکده ادبیات مثل غلامحسین یوسفی، علی‌اکبر فیاض، محمدرضا شفیعی کدکنی، سیدعلیرضا مجتهدزاده، جلال‌الدین آشتیانی، محمدرضا حکیمی و... در آن حضور داشتند.

دکتر قاسم رسا در همین‌باره یک رباعی دارد که شخصا بارها از استاد کمال آن را شنیده‌ام: «بزم ادب، روشن و تابنده شد/ جمع گوهرهای پراکنده شد/ موجب این محفل شعر و ادب/ همت سرگرد نگارنده شد.» به عبارت دیگر تمام بزرگان و اهالی فضل و ادبِ وقت، در خانه سرگرد نگارنده جمع می‌شده‌اند. این محفل حدود ۲۰سال و تا فوت سرگرد نگارنده(۱۳۴۶) دوام داشت.

در کنار انجمن معتبر نگارنده، مشهد جلسه بسیار معتبر و مهم دیگری نیز داشت؛ استاد محمود فرخ، خود در کنار حضور در جلسات ادبی مشهد، خود نیز یک جلسه هفتگی شعر در منزلش دایر می‌کند. به این ترتیب بسیاری از شاعران تراز اول مشهد به‌همراه سایر ادبا صبح‌های جمعه به منزل فرخ می‌رفته‌اند. اغلب بزرگانی که به جلسه نگارنده می‌رفته‌اند، در منزل استاد فرخ هم حضور داشته‌اند. امثال ما -که جوان و بی‌نام بودیم- برای حضور در این جلسه باید به‌همراه یکی از میهمانان همیشگی جلسه می‌رفتیم و کناری می‌نشستیم و شنونده می‌بودیم. من قبل از انقلاب فقط دوسه‌باری امکان حضور یافتم. خود آقای فرخ با ربدوشامبر(جبه اتاق‌خواب) و کراوات، دم در می‌نشست و خوشامد می‌گفت. جلسه فرخ، انجمن معتبری بوده و بزرگان زیادی را جذب خود می‌کرده است؛ مثلا سعید نفیسی، استاد فروزان‌فر، امیری‌فیروزکوهی، استاد شهریار و سایر بزرگان ایران وقتی به مشهد می‌آمده‌اند، به‌علت نام و اعتباری که این جلسه داشته، میهمان نشست می‌شده‌اند. این انجمن حتی میهمان شاعر خارجی نیز داشته است. به‌گمانم در ایران، جلسه‌ای چون انجمن فرخ نداشته باشیم که چنین صاحب نام باشد. پروفسور ادوارد براون، مستشرق مشهور، درباره انجمن فرخ گفته است: «مثل یک دانشکده ادبیات است.»

با فوت استاد فرخ در سال ۱۳۶۰ پسرش، فروزان فرخ، انجمن را پس از دو سال تعطیلی با مدیریت استاد کمال برپا کرد که تا سال ۷۹ و فوت استاد کمال ادامه داشت. پس از آن بود که جلسه فرخ پس از حدود ۵۵سال برای همیشه تعطیل شد.

داستان شاعر شدن استاد کمال با حضور در همین جلسات گره خورده است؛ خودش گفته است: «شاعر شدن من از اینجا شروع می‌شود که آقای شریفی‌نامی که کفاش بود و گاهی از ما جنس می‌خرید، در یکی از شب‌های سال ۱۳۲۵ با هم از مغازه آمدیم بیرون. پرسیدم: کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم خانه آقای نگارنده. او سرگردی شاعر است که ما در منزلش شعر می‌خوانیم. گفتم: من هم می‌توانم بیایم؟ گفت: بله، بیا برویم. با هم به آنجا رفتیم. دیدم هشت‌ده نفری نشسته‌اند. آبگوشتی هم به‌بار است. آقای نگارنده از شریفی پرسید: آقا شاعرند؟ گفت: نه، آقا همکار من است؛ به این سبب امشب به اینجا آوردمش. پرسید: با شعر سروکاری دارد؟ شریفی گفت: شاهنامه را کمی خوانده است. از من خواستند چند بیتی از شاهنامه بخوانم. اطاعت کردم و به نظرم چند بیتی از اشک‌بوس‌نامه را از حفظ خواندم. آقای نگارنده گفت: خوب است؛ از این پس شما تشریف بیاورید به اینجا. دیگر من شدم شاگرد آقای نگارنده و عضو انجمن ایشان و بدین ترتیب به دنیای شعر پا گذاشتم؛ البته نه به معنای واقعی کلمه... تا سال ۱۳۲۷ دوسال‌ونیم خدمت آقای نگارنده بودم.»

جلسه منزل استاد قهرمان، دیگر انجمن فعال مشهد در این سال‌هاست(۱۳۴۴) که البته نمی‌توان آن را یک جلسه عمومی دانست. این جلسه مختص دوستان خود استاد بود و شب‌های سه‌شنبه ابتدا در پنجراه‌سناباد و سپس با انتقال منزل استاد به وکیل‌آباد، در آنجا برپا می‌شد. این یک جلسه خصوصی بود که سایرین باید با دعوت به آنجا می‌رفتند؛ مثلا با معرفی یک استاد، پایم به این جلسه باز شد و امکان حضور یافتم.

سوای این جلسات یک جلسه دیگر نیز در خیابان دکتربهشتی بود به نام «آریامهر» که بعد مدتی به «انجمن ادبی مهرآریا» تغییر نام داد. در این جلسه غیر یکی‌دو استاد، بیشتر جوان‌ها حضور می‌یافتند و این جلسه عمومی‌تر بود.

نکته دارای اهمیت در تمام این جلسات، این است که به جوان‌ها پروبال داده می‌شد تا راه خود را ادامه دهند؛ مثلا وقتی کوچک‌ترها شعری می‌خواندند، بزرگ‌ترها و استادان درباره آن اظهارنظر می‌کردند. آن‌ها ابتدا با تشویق به او انگیزه می‌دادند و سپس با نقدهای خود، وی را ترغیب می‌کردند تا شعرش را بهتر کند. خدا رحمت کند مرحوم گلشن آزادی را؛ او یک روزنامه داشت که وقتی جوانی شعری می‌خواند، تشویقش می‌کرد و شعرش را می‌گرفت برای چاپ. پس از آن به شاعر جوان می‌گفت: اگر فلان بیت را تغییر بدهید، بهتر نیست؟

یا اینکه مدیر جلسات در پایان، بیتی از شاعران بزرگ را به‌عنوان مطلع، انتخاب می‌کردند تا جوان‌ها برای هفته آینده شعری بر وزن آن بسرایند؛ هم ذوق‌آزمایی بود و هم تشویق. درمیان شعرخوانی این جلسات هم گاهی بحث‌های ادبی خوبی برپا می‌شد که همه بهره می‌بردند. جالب است که بدانید مرحوم مهرداد اوستا در سال ۱۳۴۴ به مشهد سفر می‌کند و به جلسات شعری این شهر هم سرمی‌زند؛ ازجمله به جلسات منازل استادان نگارنده، فرخ و قهرمان رفته و تحت‌تاثیر فضای این جلسات، یک قصیده سروده به نام «سلام به خراسان» که نام شاعران سرشناس و جلسات مشهد را در آن آورده است.

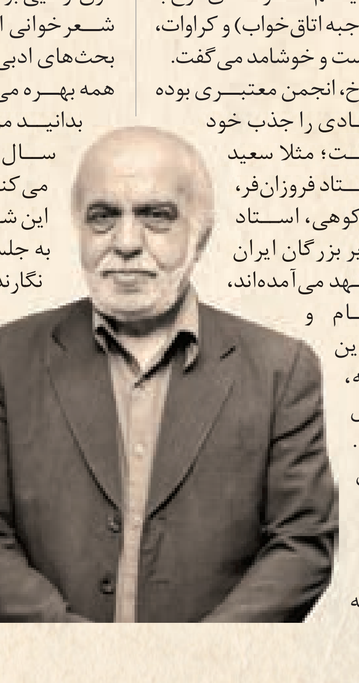

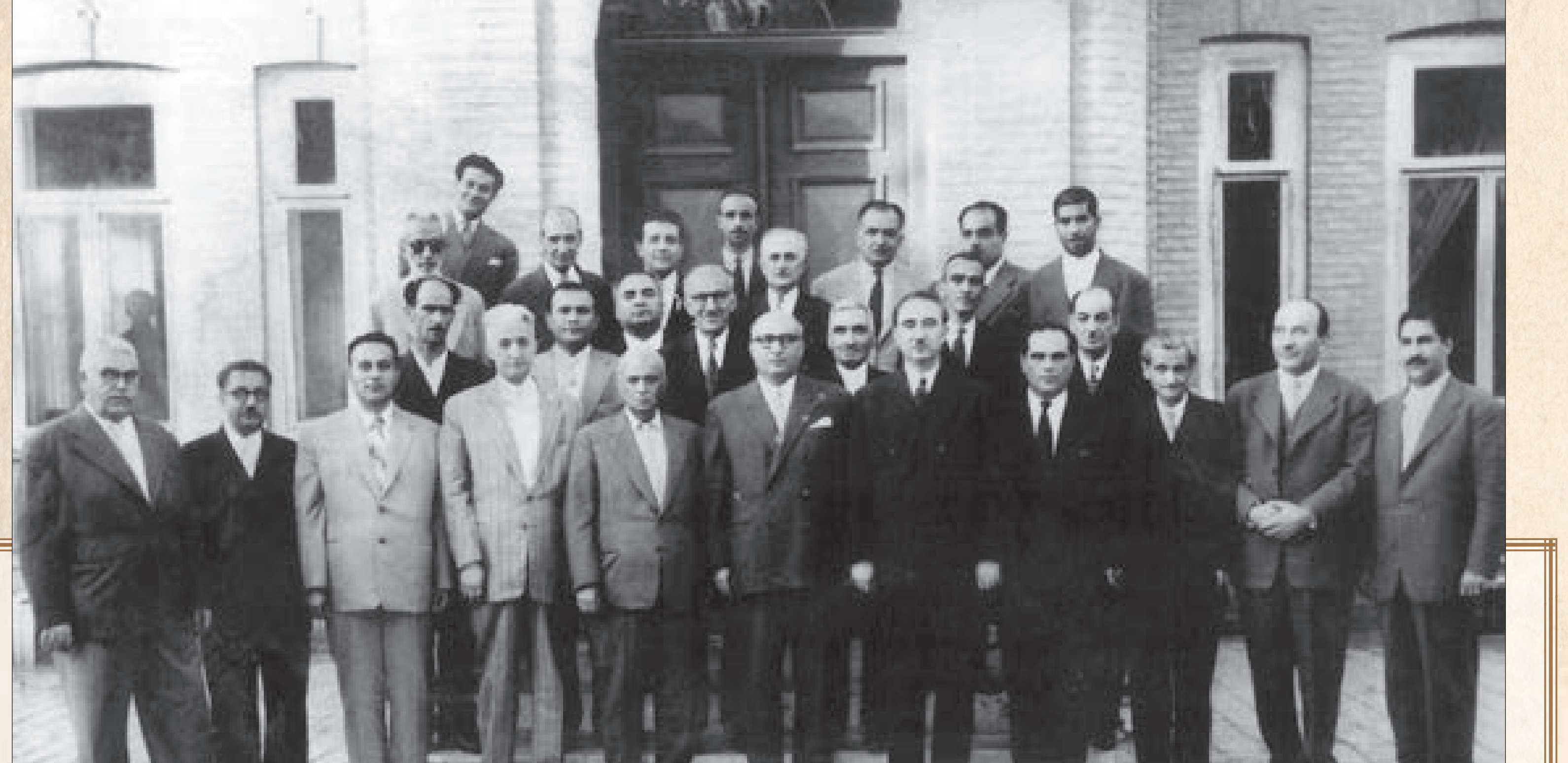

انجمن ادبی خراسان یا محفل فرخ - سال ۱۳۳۸. ردیف جلو از چپ به راست: شهاب فردوسی، دکتر نوح خراسانی، دکتر قاسم رسا، محمود فرخ، دکتر علی اکبر فیاض، دکتر فخرالدین شادمان، آقای جعفری استاندار وقت، آقای کوثری مدیرکل آموزش و پرورش، ابوالقاسم نوید، دکتر جمال رضایی
ردیف دوم از چپ به راست: احمد کمال پور ، دکتر غلامحسین یوسفی، عبدالرحیم کبیری، مهدی صدیق وزیری، بهادری، گلشن آزادی، عبدا... کشاورز
ردیف آخر از چپ به راست: سرگرد عبدالعلی نگارنده، صائبی، غلامرضا صدیق، تقی بینش، حسین امیری، علی‌رضا آریان، علی باقرزاده(بقا) و غلامرضا قدسی

از راست به چپ: علی باقرزاده، محمد قهرمان، احمد کمال و مهدی اخوان ثالث

نمایی از یکی از جلسات شعر قهرمان. استاد محمد قهرمان و استاد شفیعی کدکنی نشسته وسط جمع در ردیف پایین

روزگار رونق شعر

نقبی بر مهم‌ترین انجمن‌های ادبی پاگرفته در مشهد، از قدیم تا به امروز

طوبی اردلان

تاریخ تشکیل نخستین انجمن‌های ادبی را که ورق بزنید، شاید درباره هیچ‌یک به عددی مشخص در سالی معلوم نرسید و نتوانید با یقین بگویید نخستین انجمن کهن در فلان سال از فلان سده تشکیل شده است. البته تورق متون کهن ادبی ما را به نام‌هایی نظیر عنصری بلخی، شاعر سده چهارم، و دولتشاه سمرقندی، تذکره‌نویس و شاعر قرن نهم هجری، می‌رساند که در نوشته‌هایشان گریزی به انجمن‌های ادبی زده‌اند. همچنین تاریخ‌نگاران از تشکیل انجمن‌های ادبی به دست امرای سامانی، خوارزمشاهی و تیموری یاد کرده‌اند؛ آن‌چنان که می‌توان گفت نخستین انجمن‌های ادبی در دربار پادشاهان پایه‌گذاری شده است. این محافل درباری از سده چهارم تا دهم هجری قمری خانقاه‌ها و مدارس را نیز دربر گرفتند. پس از آن از سده دهم تا نیمه دوم سده دوازدهم هجری قمری، قهوه‌خانه‌ها نیز محل تجمع اهل ادب شدند تا شعر از پستوی دربارها و خانقاه‌ها به کوچه و بازار بیاید. اما نام‌آوری خراسان در ادبیات تنها معطوف به سده‌های گذشته نمی‌شود و این اقلیم در دوره معاصر نیز به عنوان مهد شعر و ادب و یکی از پایگاه‌های تشکیل انجمن‌های ادبی شناخته می‌شده است، آن‌چنان که در مقدمه دیوان «میرزا حبیب خراسانی» آمده است، در اواخر قرن ۱۲ هجری قمری در مرکز شهر مشهد و کنار مسجد جامعه گوهرشاد سراچه‌ای بوده که تعدادی اهل ذوق و عرفان و ادب نظیر «حاج میرزا حبیب خراسانی»، «سید علی‌خان درگزی»، «میرزا مهدی خدیوی»، «غلامعلی هندی»، «حاجی فاضل ملاعباسی» و «میرزا محمود قدسی» محفلی داشته‌اند که به «اصحاب سراچه» معروف بوده است. این انجمن اگرچه به لحاظ مشی فکری محدودیت‌هایی داشته اما توانسته است تأثیر بسیار زیادی بر ادبیات دوران خود بگذارد. پس از آن هم با عمومی‌تر شدن و نام و نشان گرفتن انجمن‌های ادبی، در مشهد پاتوق‌های ادبی بسیاری تعریف شدند اما تمامی آن‌ها نتوانستند نظیر اصحاب سراچه نام و نشان بگیرند و تنها تعدادی از آنان قدرت یافتند تا به عنوان جریان‌سازهای ادبی شهر، سر زبان‌ها بیفتند. گزارش پیش رو که به مناسبت روز شعر و ادبیات تنظیم شده، اشاره‌ای است بر این محافل جریان‌ساز در مشهد؛ همین مهم سبب شد تا پای گفت‌وگو با علیرضا حیدری، عضو شورای سیاست‌گذاری شعر خراسان‌رضوی بنشینیم که موضوع پایان‌نامه‌اش در مقطع کارشناسی ارشد به انجمن‌های ادبی جریان‌ساز در مشهد دوره معاصر اختصاص دارد و پژوهش کاملی دراین‌باره انجام داده است.

انجمن‌های ادبی پیش از انقلاب

انجمن ادبی سرگرد نگارنده، از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۷

در خلال سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ خورشیدی، انجمنی با نام «انجمن ادبی خراسان» در ساختمان قدیم باغ نادری به ریاست «سید حسن مشکان طبسی» تشکیل می‌شد. پس از آن در سال ۱۳۲۰ هم در سالن باغ ملی مشهد، انجمن ادبی دیگری به ریاست مرحوم «عبدالحسین نصرت (منشی‌باشی)» پا گرفت که تا ۶ سال بعد محل تجمع شاعران بود. اما پس از این تاریخ، این ۲ انجمن در قالب انجمن سرگرد نگارنده با هم ادغام شدند که این محفل تا ۱۳۷۴ در چهارراه پل‌خاکی و در منزل شخصی «سرگرد عبدالعلی نگارنده» برپا بود. این انجمن را که شب‌های شنبه پذیرای پیش‌کسوتان شعر مشهد بوده است یکی از نخستین محافل جریان‌ساز ادبی مشهد می‌دانند. علاوه بر این از آنجا که خود سرگرد نگارنده هم شعرهایی با مضامین عاطفی و مذهبی می‌سرود، در واقع این انجمن را می‌توان انجمن «کلاسیک‌های مذهبی» توصیف کرد. افزون بر شاعران نامی آن دوران، استادان دانشکده ادبیات و همچنین برخی از روحانیان اهل ذوق و طلاب جوان آن روزگار، مانند رهبر معظم انقلاب و برادرانشان به این محفل آمدوشد داشتند. نقد و نقادی در انجمن ادبی نگارنده از اهمیت بسزایی برخوردار بود.

انجمن ادبی فرخ، از حوالی سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۷۶

انجمن ادبی فرخ که احیاگر سبک خراسانی و در واقع سردمدار جریان سنت‌گرایی ادبی در ایران شمرده می‌شود، یکی دیگر از انجمن‌های جریان‌ساز مشهد بوده که به کوشش و همت سید محمود فرخ در نیمه دوم دهه ۲۰ پا گرفته است. اما ریشه و تاریخ شکل‌گیری انجمن ادبی فرخ را باید کمی در گذشته‌تر و در جلساتی جست‌وجو کرد که توسط پدر مرحوم فرخ برگزار می‌شده است. شفیعی کدکنی در خاطراتش می‌نویسد: «از شادروان محمود فرخ خراسانی شنیدم که می‌گفت، پدرم مرحوم «میرزا آقای جواهری» یکی از رجال برجسته مشهد بود. برای همین منزل ما همیشه محیطِ بزرگان ادب خراسان بوده است و هرکجا اهل فضلی بود به دیدار پدرم می‌آمد.» با این همه شهرت انجمن فرخ بیش از همه، مدیون خود فرخ و شخصیت دانشمند اوست. احمد کمال‌پور نیز در خاطراتش یادآوری می‌کند که «دوره اول انجمن در باغ نادری بود ولی یک سال بیشتر دوام نیاورد. همین شد که آقای فرخ فرمودند بیایید منزل ما. البته در باغ ملی هم سالنی بود که مدتی انجمن فرخ در آنجا تشکیل می‌شد اما جلسه مستمر و مداوم از سال ۱۳۲۵ روزهای جمعه در منزلش تشکیل شد.» گرایش شعری محمود فرخ، قصیده، قطعه و سبک خراسانی بود؛ ازاین‌رو در جلسات خود نه تنها هیچ روی خوشی به شعر نو نشان نمی‌داد، بلکه آشکارا به مخالفت با آنان برمی‌خواست تا آنجا که حتی شایعه شده بوده که او مخالف شعر نو است و وصیت کرده کسی حق ندارد در انجمنش از این شعرها بخواند. از استاد قهرمان نقل است: «او شعر نو را نمی‌پسندید، به‌طوری که یک بار «نعمت میرزازاده» اجازه خواست یک شعر بخواند. محمود فرخ پاسخ منفی داد و چون میرزازاده اصرار کرد، پذیرفت اما پس از شنیدن شعر گفت: «به حضرت عباس من از این شعرها چیزی نمی‌فهمم. دیگر از این شعرها در اینجا نخوانید.» رضا افضلی هم با تأیید این نکته اشاره می‌کند: «بعد از درگذشت فرخ شروع به خواندن اشعار نیمایی خود کردم.» در اواخر عمر فرخ، مدیریت انجمن به «احمدکمال‌پور» می‌رسد. شرح ماجرا را خود کمال این‌طور شرح داده است: «یک روز آقای باقرزاده به من زنگ زد و گفت که آقای فرخ با شما کار دارد. من نزد ایشان رفتم. آقای فرخ بیمار و بستری بودند. نفس‌بریده فرمودند که «از میان دوستانی که در اینجا دارم، هیچ‌کدام از تو پایه‌تر نیست تا انجمن را در صبح‌های جمعه به او بسپارم. از این به بعد جمعه‌ها زودتر بیا.» چشمی گفتم و بعد از آن مدیریت جلسه با من بود.» این جلسه بعد از آقای کمال به پسر فرخ سپرده شد و تا سال ۱۳۷۶ دایر بود.

انجمن قهرمان، از ۱۳۳۹ تا ۱۳۹۲

محمد قهرمان که خود سال‌ها در انجمن‌های قدیمی مشهد آمدوشد داشت، به ارزش و اهمیت این انجمن‌ها به خوبی پی برده بود، لذا برای تداوم این سنت و جاری شدن سنت نقد ادبی و تقویت پایه‌های شعر و ادبیات در مشهد، از سال ۱۳۳۹ روزهای سه‌شنبه عصر یک جلسه ادبی با تعداد معدودی از شاعران و دانشمندان در خانه خود تشکیل داد. انجمن ادبی قهرمان فضای متفاوتی را نسبت به انجمن نگارنده و فرخ در شعر شهرمان رقم زد، زیرا در جلسه او برخلاف ۲ جلسه ادبی فرخ و نگارنده، انواع طیف‌های مختلف ادبی حضور می‌یافتند؛ در واقع تفاوت انجمن ادبی استاد قهرمان با چند انجمن دیگر این بود که در انجمن او، راه برای شنیدن هر شعری صرف نظر از کهنه یا نو باز بود و تنها شرط حضور در این نشست این بود که شعر به مرحله‌ای از بلوغ رسیده باشد. شرکت در جلسه انجمن قهرمان حکم کلاس درس را داشت که همه از آن بهره می‌بردند. در جلسه قهرمان هم جوانان بودند و هم میان‌سالان، هم پیش‌کسوتان، هم بانوان، هم آقایان و هم مبتدیان. علاوه بر این‌ها از جمله اتفاقات خوب انجمن ادبی قهرمان قرائت شعر محلی در آن بود. توانایی و علاقه استاد قهرمان در سرودن شعر به لهجه تربتی زمینه و بستر سرایش این شعر را در این حوزه فراهم کرده بود؛ این سرودن شعر به لهجه‌های محلی بعدها علاوه بر حفظ گویش‌ها در حفظ لغات اصیل فارسی، ضرب‌المثل‌ها و کنایات نیز نقش مهمی داشت.

کافه داش آقا، ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰

قهوه‌خانه «داش‌آقا» قبل از سال ۱۳۳۲ در خیابان ارگ، تیمچه نصیربیگ، روبه‌روی سینما ایران قرار داشت. این قهوه‌خانه اگرچه یک انجمن ادبی نبود اما محل بروبیای بسیاری از ادیبان و شاعران نامدار در مشهد قدیم بود. به گفته شفیعی کدکنی، کافه داش‌آقا مهم‌ترین مرکز روشن‌فکری مشهد بود. هر کس اندک چیزی سرش می‌شد، معمولا به این کافه رفت‌وآمد داشت. «داش‌آقا» در تاریخ انجمن‌های ادبی و حرکت‌های روشن‌فکری مشهد در دهه ۳۰ و ۴۰ مطرح و مؤثر بود، آن‌چنان که نمی‌توان از ادب و اندیشه در مشهد آن سال‌ها سخن گفت و «داش‌آقا» را به یاد نیاورد.» آن‌هایی که داش‌آقا را از نزدیک دیده‌اند، در خاطراتشان نوشته‌اند که او برخلاف اکثر کافه‌چی‌ها، اهل سیگار یا چپق یا انفیه نبود و هیچ عادتی از این قبیل نداشت و از نظر بدنی بسیار سالم بود. علاوه بر این شعرهای زیادی در حافظه داشته و سخنانش بنا به گفته معاشرانش، آمیخته به طنز و شعر بود و عموما به شاعران مکتب خراسانی علاقه داشت. گویا همین خصایص هم سبب می‌شد او در نظر شاعران مقبول افتد و کافه‌اش به پاتوق قشر روشن‌فکر جامعه تبدیل شود. قهوه‌خانه داش‌آقا حوالی سال ۱۳۷۱ بر اثر آتش‌سوزی، ویران و برای همیشه به خاطره پیوست.

انجمن ادبی پیکار، ۱۳۴۰ تا احتمالا ۱۳۴۲

در آن روزگاری که سرودن شعر نو جسارت می‌خواست و شاعران باید حرمت استاد و شاگردی را هم پاس می‌داشتند، اتفاقاتی رخ داد که سبب تشکیل جلسه شعری برای نوپردازان شهر شد. شفیعی کدکنی که خود در انجمن فرخ عضو بود و در کنار اشعار کلاسیک، طبعی هم در شعر نو داشت، از بانیان انجمنی شد که نوپردازان در آن حضور داشتند؛ در سال ۱۳۳۹ در دفتر روزنامه خراسان دیداری بین او و قهرمان اتفاق می‌افتد و سر گفت‌وگو برای تشکیل جلسه‌ای ادبی باز می‌شود. این جلسه که «پیکار» نام داشت مانند انجمن‌های سرگرد نگارنده، فرخ و قهرمان آوازه‌ای نیافت اما با وجود چند شاعر مطرح و استقبال چندشاعر نوپرداز برای شرکت در آن روزنه‌ای مهم بود که آفتاب شعر نو را بر پیکره شعر خراسان رضوی مشهد تاباند.

انجمن پیکار در واقع در دورانی که مشهد تنها ۲ یا ۳ جلسه ادبی داشت و آن هم در تصرف کلاسیک‌های مذهبی بود، انجمن ادبی آوانگارد یا پیشرویی به شمار می‌آمد. اهالی این محفل ادبی پیرو مهدی اخوان ثالث، سردمدار سبک نو خراسانی در ادبیات، بودند و در آغاز کار ادامه‌دهندگان راه افرادی بودند که در «کانون نشر حقایق» آمدوشد داشتند. این کانون که گرایش‌های سیاسی داشت، به‌همت تقی شریعتی، پدر دکتر علی شریعتی، پاگرفته بود.

انجمن‌های ادبی پس از انقلاب:

جلسات شعر باغ نادری، سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴

در سال‌های ۶۲ و ۶۳ جلساتی با عنوان جلسه شعر «باغ نادری» به مدیریت «محمدجواد غفورزاده شفق» برگزار می‌شد که شاعران میان‌سال در آن حضور داشتند اما پس از مدتی پای چند شاعر جوان هم به آنجا باز شد. این جوانان که «مصطفی محدثی خراسانی»، «مجید نظافت» و «سید عبدا...حسینی» بودند که به مرور به فکر ایجاد شب شعری مستقل ویژه جوانان افتادند. در نتیجه سید عبدا... حسینی به دفتر تبلیغات اسلامی مشهد که در آن زمان در کوچه سراب قرار داشت، می‌رود و اتاقی را به منظور برگزاری جلسه شعر می‌گیرد. این جلسه که روزهای یکشنبه برگزار می‌شد تا سال ۱۳۶۵ می‌شود محل آمدوشد «مجید نظافت»، «مرحوم احمد زارعی»، «غلامعباس ساعی»، «سید عبدا... حسینی»، «محمدکاظم کاظمی»، «دکتر هادی منوری»، «زهرا نظری» و «پروین غلامی». این افراد بعدها حلقه اولیه جلسات حوزه هنری را در مشهد تشکیل می‌دهند.

انجمن شعر حوزه هنری، ۱۳۶۴ تا به امروز

وقوع انقلاب و پیروزی آن در بهمن ۵۷ راه را برای گردهمایی و شکل‌گیری محافل و جلسات ادبی و هنری فراهم و هموار کرد، آن‌چنان که در کنار جلساتی مانند جلسه فرخ و قهرمان، جلسات ادبی جدیدی نیز متناسب با ادبیات و شعر انقلاب شکل گرفت. در واقع از ابتدای دهه ۶۰ با تشکیل سازمان تبلیغات اسلامی، جلسه شعر حوزه هنری به نخستین پایگاه حضور شاعران پس از انقلاب در تهران تبدیل شد. در مشهد نیز بعد از انقلاب تمامی شاعران، نویسندگان، هنرمندان تئاتر و سینما دعوت شدند تا در نشست بزرگ تالار شیر و خورشید (هلال احمر فعلی) شرکت کنند. آقای قهرمان یکی از حاضران برجسته دعوت‌شده به آن نشست و جلسات بعدی بود. این جلسه منجر به تشکیل ۲ شب شعر کوتاه‌مدت در تالار بهداری (ابن سینا) شد که اغلب شاعران خراسانی از جمله آقای قهرمان، کمال، کلاهی اهری، تقی خاوری، جهانبخش و رضا افضلی در آن شرکت می‌کردند. از سال ۱۳۶۴ این جلسات در قالب جلسات حوزه هنری با مدیریت سید عبدا... حسینی شروع شد و بعدها با مدیریت مصطفی محدثی خراسانی ادامه پیدا کرد. جلسه شعر حوزه هنری جلسه کوچکی در چهارطبقه مشهد بود که روزهای پنجشنبه هر هفته در سازمان تبلیغات اسلامی برگزار می‌شد. در این جلسه ادبی جمع شاعران جوان و انقلابی مشهد فرصتی می‌یافتند تا آرام‌آرام بسترهایی برای رشد و تقویت بنیه شعر مشهد پیدا کنند تا آنجا که هرکدام از آن‌ها در سال‌های بعد توانستند در پیکره شعر انقلاب نقشی خوش دراندازند.

انجمن دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی، سال ۱۳۶۸

بین سال‌های ۶۸ تا ۷۲ دانشگاه فردوسی مشهد از لحاظ ادبی با سه‌چهار انجمن ادبی با گرایش‌های مختلف حضور بسیار فعالی داشت که مهم‌ترین آن‌ها انجمن ادبی دانشکده ادبیات بود. این انجمن ابتدا به ریاست و مدیریت دکتر اشرف‌زاده برگزار می‌شد و بعد به پیشنهاد ایشان استاد افضلی مدیریت آن را برعهده گرفت. این جلسه هرهفته در بزرگ‌ترین کلاس دانشکده تشکیل می‌شد و استقبال خوبی هم به همراه داشت. به این جلسه هر هفته یک مهمان شاعر نیز دعوت می‌شد.

انجمن نویسندگان و شاعران جوان، ۱۳۷۰-۱۳۸۰

این انجمن در واقع برادر تنی جلسات شعر حوزه هنری توصیف می‌شد که در آموزش و پرورش شکل گرفته و مدیریت آن هم‌زمان با جلسه حوزه هنری برعهده مصطفی محدثی خراسانی بود. نتیجه این اتفاق حضور جدی شاعران دانش‌آموز در جلسه شعر حوزه هنری بود که راه را برای تقویت شعر دانش‌آموزی پس از انقلاب فراهم کرد، آن‌چنان که برخی از این شاعران دانش‌آموز امروز به شاعران شناخته‌شده‌ای در کشور تبدیل شده‌اند.

استکان دوم به تشخیص داش‌آقا ریخته می‌شد

با خاطرات حبیبا... بیگناه از انجمن‌های ادبی مشهد

سعادتمند| حبیبا... بیگناه متولد ۱۳۱۸ در تربت حیدریه، یکی از پیش‌کسوتان شعر خراسان است که اگرچه حافظه‌اش آیینه تمام‌نمایی از احوال انجمن‌های ادبی در مشهد قدیم است، اما ناخوش‌احوالی‌اش در این روزها اجازه نمی‌دهد تا خاطراتش را روی دایره بریزد و برایمان از روزگار رونق شعر در شهر بگوید. همین است که ما در مصاحبه با او به گفتن یگ خاطره بسنده می‌کنیم: «سال‌های ۳۵، ۳۶ بود که از تربت به مشهد آمدم و در دبیرستان شاه‌رضای سابق مشهد ثبت‌نام کردم. بعد از چندسال مشکلات ریز و درشت، این سال‌ها به ۲دلیل برایم موفقیت‌آمیز بودند؛ یکی به دلیل آشنایی با یکی از رندان پاک‌باخته روزگار به نام «علی‌اکبر فتح‌پور کاشانی» که آشنایی‌اش بسیاری از مشکلات معنوی‌ام را حل کرد و دیگری، برخورد با دبیرانی همچون استاد «افجه‌ای» که مرا مختصری با ادب پارسی آشنا کرد. شگفتا جوانی و غرور مسخره‌اش! همین سال‌ها بود که قطعات ادبی می‌نوشتم و گمان می‌کردم «لامارتین» و «پوشکین» و «هوگو» باید بیایند پیش من، دوزانو بنشینند و فیض ببرند! ضمن این نوشتن‌ها گاه جملاتی موزون می‌کردم به نام شعر. کم‌کم کار به پاتوق‌نشینی کشید و قهوه‌خانه داش‌آقا برای خودش انجمنی بود، محفلی بود برای روشن‌فکران به ویژه شعرا. اول که وارد می‌شدی، خلاف رسم قهوه‌خانه‌های آن روزگار، بفرمایی نمی‌زدند! خودت جا پیدا می‌کردی و می‌نشستی و به نوبت چای برایت می‌آوردند. دومین چای البته بستگی داشت به تشخیص داش‌آقا که آیا ارزش آن را داری که بدون گفتن و درخواست برایت چای بیاورند یا خیر. روزی در همین قهوه‌خانه، دیوان سنایی به دست، در جمعی که از شعر و شاعری سخن می‌گفتند، «استاد کمال» را شناختم و سلام و علیکی کردم و این شد آغاز دوستی من با ایشان. آنجا پرسید: شعر می‌گویی؟ گفتم: نه ولی کلماتی را به هم می‌بافم. خواست چیزی بخوانم. از زیرش در رفتم که اولین جلسه دیدار است؛ بگذارید برای بعد. فردای آن روز (جمعه) قرار گذاشت همراهش به جلسه استاد فرخ بروم. آنجا هم تا مدتی انتخابی می‌زدم از بزرگان گذشته و می‌خواندم. یک روز دل به دریا زدم و شعرکی را که استاد کمال دیده و تصرفاتی در آن کرده بود، خواندم. ۳ بیتش را به خاطر دارم: «دردی‌کش زمانم، ساقی بهانه کمتر/ با دُرد می‌توان کرد دَرد زمانه کمتر/ ای ناصحان مشفق بر من فسون نخوانید/ بیدار روزگارم دیگر فسانه کمتر/ آخر به باد دادی خاکستر وجودم. ای آتش محبت باری زبانه کمتر.» حضرات خیلی تشویق کردند، به خصوص گلشن آزادی. بعد از آن با وجود اینکه کنکور را در پیش رو داشتم، جلسه جمعه استاد فرخ را از قلم نمی‌انداختم. به دانشگاه که رفتم با بسیاری از بزرگان آن زمان و امروز خراسان آشنا شدم.»

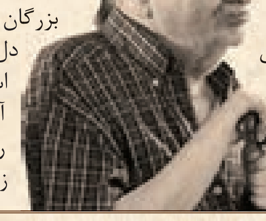

جلسه مربعی شعر نو

رضا دبیری‌جوان از تشکیل نخستین انجمن ادبی نوپردازان در مشهد می‌گوید

بیات

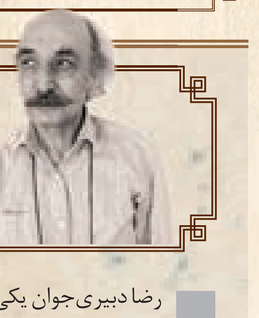

رضا دبیری‌جوان یکی از شاعران نوسرا و پیش‌کسوت مشهدی است که فضای شعری مشهد قدیم و جلساتش را خوب به یاد دارد؛ جلساتی که به‌گفته او «جایی برای شعر نو نداشتند». در خطوط زیر با روایت او همراه شوید تا یادی کنیم از حضور شعر نو در کوچک‌ترین جلسه آن روزها و احوال شاعران نوپرداز مشهدی در روزگار غلبه شعر کلاسیک.

در روزهایی که ما به شعر رسیده بودیم، جلسه‌ای نبود برای ما. درواقع فضا برای شعر نو خیلی بسته بود. در آن روزها جلسه مرحوم نگارنده دیگر برگزار نمی‌شد، بنابراین هیچ جلسه مدونی نداشتیم به‌جز جلسات شعری که در منزل مرحوم فرخ و منزل قهرمان برگزار می‌شد. جلسه فرخ به‌صورت پیوسته، شاعران را دورهم جمع می‌کرد اما طبیعی بود که در این جلسه، جایی برای شعر ما نباشد. در جلسه فرخ فقط شعر در قالب‌های کلاسیک خوانده می‌شد و بالفرض اگر شاعری به خواندن شعر نو نیت می‌کرد، ترمزش را می‌کشیدند. نمونه‌اش را خودم در جلسه شعر منزل مرحوم فرخ تجربه کرده‌ام. حدود سال ۴۸ بود که به دعوت یکی از دوستان شاعر به انجمنی رفتیم تا هم شعر بشنویم و هم شعر بخوانیم. ما را برد انجمن فرخ. آنجا اغلب استادان نشسته بودند و یکی‌یکی شعر می‌خواندند تا نوبت به من رسید. طبق روال به من هم گفتند اگر شعری دارید، بخوانید. شعر سپیدی داشتم با این مطلع «در فصل سیاه، من باورترین حرف را باور نمی‌کنم.» به محض اینکه این مطلع را خواندم -خدا رحمت کند- استاد فرخ گفت: «چی آقاجان؟» یک بار دیگر تکرارش کردم که استاد فرخ گفت: «اینجا شعر نو نخوانید.» کاغذ شعر را گذاشتم جیبم. خواستم بلند شوم و بروم که استادان کمال، بی‌گناه و معین، من را نگه داشتند که «بنشین کارت داریم.» جلسه که تمام شد، دم منزل استاد و هنگام خروج، آن سه عزیز گفتند: «شعرت را برای ما بخوان.» در جلسه قهرمان اما برای خواندن شعر نو منعی نبود و من و آقای خاوری شعر نو می‌خواندیم. درواقع فضای شعری مشهد بیشتر به شعر کلاسیک اختصاص داشت و جلسه وزینی ویژه شاعران نوسرا و شعر متفاوت‌ترشان نبود؛ البته جلسه دیگری بود که شعر سپید و نو در آن خوانده می‌شد اما به نحوی نبود که مختص شعر نو باشد. آقای سرابی‌نامی بود که جلسه‌ای(مهرآریا) در منزلش دایر کرده بود و آنجا -چون جوان‌های بیشتری حضور داشتند- شعر نو هم خوانده می‌شد.

جز این، نهاد دیگری نبود که برای شعر نو کاری بکند. بعد از انقلاب، چندباری در سالن بهداری در چهارراه دکترا و سالن دیگری در احمدآباد، شب‌های شعری برگزار شد و چندباری هم در دانشگاه از ما دعوت شد اما بازهم جایی نبود که به کار ما علاقه داشته باشند. این شد که «شاعران مربع» جلسه‌ای برای خودشان درست کردند. «مربع» شامل من بود و آقایان رضا افضلی، محمدباقر کلاهی‌اهری و مرحوم تقی خاوری. این جلسه هم البته جلسه مدونی نبود و هرازگاهی ما چهار نفر دورهم جمع می‌شدیم؛ گاهی خانه آقای افضلی، گاهی منزل یکی از دوستان به نام آقای موسوی و گاهی در منزل من؛ مثلا سال ۶۲ حدود یک سال به‌طور مرتب در منزل من برگزار شد.

ازآنجاکه تنها شاعران نوسرای مشهد بودیم و این جلسه خانگی هم تنها جلسه شعر نو بود، برای ما خیلی مفید بود. هم شعرهای خودمان را نقد می‌کردیم و هم به فضای ادبی ایران و شعر دیگران می‌پرداختیم و بالفرض اگر مجله‌ای از یکی‌مان شعری برای چاپ می‌خواست، می‌گفتیم: «ما چهار نفریم.»

روزگار فرخ شعر

یادی کوتاه از نامدارترین انجمن ادبی شهر که محل آمدوشد بزرگان شعر خراسان بود

یادداشت

رضا افضلی| منزل استاد سیدمحمود فرخ، نبش خیابان جهانبانی، کنار کوچه‌ای نزدیک به سه راه جم مشهد قرار داشت؛ خانه‌ای که به‌یقین نخستین مجمع عالی ادبای معاصر در شمال شرق ایران بود. نوزده یا بیست‌ساله بودم که به این انجمن رفت‌وآمد داشتم و در همین محفل هم با بسیاری از شاعران نامی خراسان آشنا شدم؛ البته محفلِ خانه آقای فرخ تنها به حضور شاعران خراسانی محدود نمی‌شد و بسیاری از شاعران ایران و حتی خارج از کشور، هنگام سفرشان به مشهد حتما سری هم به این محفل می‌زدند. خاطرم هست از ساعت هشت‌ونیم به بعد صبح‌های جمعه، هر عابری که از جلوی خانه فرخ عبور می‌کرد، درِ بزرگ آهنی نیمه‌بازی را می‌دید که منتَظر میهمان است. رسم بر این بود که هر کسی وارد می‌شد، در را نمی‌بست و آن را به اندازه دو وجب بازمی‌گذاشت تا اهل خانه به‌دلیل کثرت رفت‌وآمد برای باز کردن در به زحمت نیفتند. ازطرفی نیمه‌باز بودن در به عابران می‌گفت که ورود به این خانه برای اهل ذوق، آزاد است. انجمن فرخ در اتاق خود آقای فرخ برگزار می‌شد. همه شاعران گرداگرد آن اتاق به شکل حلقه‌وار می‌نشستند و خود فرخ نیز پایین مجلس روبه‌روی میهمانان جای می‌گرفت. به یاد دارم که همیشه میزی جلوی پایش قرار داشت که روی آن کاغذهای سپید در کنار دیگر لوازم‌التحریر مانند قلم و دوات خشک به‌صورت بسیار منظم چیده شده بودند. همیشه روی میزش کتابی باز یا بسته، انتظار دست او را می‌کشید.

معمولا ادیبان و شاعرانی مانند «ابوالقاسم حبیب‌اللهی»، «گلشن آزادی»، «دکتر یوسفی»، «دکتر فیاض»، «دکتر رسا»، «احمد کمال»، «قدسی»، «ذبیحا... صاحبکار»، «محمد قهرمان»، «علی باقرزاده(بقا)»، «غلامرضا صدیق»، «دکتر مجتهدزاده»، «تقی بینش»، «دکتر حجازی»، «دکتر حسین شهیدی»، «دکتراحمد علوی»، «حبیب بی‌گناه»، «تقی فتوت»، «محمدحسین ساکت»، «حسن معین»، «محمدباقر کلاهی‌اهری»، «تقی خاوری»، «غلامرضا شکوهی» و «محمودرضا آرمین» پای ثابت این محفل بودند. گهگاه نیز برخی اعضای سابق انجمن که به تهران رفته و پایتخت‌نشین شده بودند، می‌آمدند و دیدار تازه می‌کردند. بزرگانی مثل «اخوان ثالث»، «شفیعی کدکنی»، «حسین خدیوجم» و «محمد مختاری» از این جمله بودند. علاوه بر این‌ها بسیار پیش می‌آمد که شاعران و عالمان دیگر مثل «محمدحسین شهریار»، «بدیع‌الزمان فروزانفر»، «دکتر ناتل خانلری»، «ضیاءالدین سجادی»، «عبدالحسین زرین کوب»، «مجتبی مینوی»، «امیری فیروزکوهی»، «ایرج افشار» و بسیاری دیگر در سفرشان به مشهد، راه سمت انجمن فرخ کج می‌کردند و شعر می‌خواندند.

جلسه هفتگی انجمن فرخ، با احوال‌پرسی‌های معمول و گفت‌وگوهای دوستانه و تبادل خبرهای ادبی و اجتماعی شروع می‌شد و با معرفی کتاب‌های جدید و شماره‌های تازه مجلات ادبی، ادامه پیدا می‌کرد. گاهی استاد فرخ برمی‌خاست، کتاب یا مجله‌ای را از قفسه بیرون می‌آورد و آن را به اهل انجمن نشان می‌داد. بعد آن کتاب یا مجله، دست‌به‌دست می‌شد و میان حاضران در انجمن می‌چرخید. در پاره‌ای از مواقع هم برای ملاقات دوستان بیمار یا شرکت در جشن‌های شادی اعضا یا مجلس سوک رفیق شاعر یا ادیبی که عزیزش را از دست داده بود، برنامه‌ریزی می‌کردیم.

پس از این مهم درحالی که نور آفتابِ صبح آدینه، خود را بیشتر و بیشتر بر روی قالی‌های انجمن می‌گسترد و میهمانان چای مطبوع دوم و حتی سوم خود را نیز با لذت نوشیده بودند، به دستور استاد فرخ، شعرخوانی آغاز می‌شد. محمود فرخ، نخست شاعران کم‌تجربه و جوان را یکی‌یکی به خواندن شعر دعوت می‌کرد. سپس شعر آنان را با احترام کامل خودش یا اعضای دیگر انجمن، نقد و بررسی می‌کردند. نظرها غالبا جنبه ارشادی و تشویقی داشت؛ چون آقای فرخ هرگز ایراد شعر کسی را در جمع نمی‌گرفت و تذکری نمی‌داد. احمد کمال در مصاحبه‌ای قدیمی به این موضوع این‌طور اشاره کرده است: «در محافل هفتگی، شعرها خوانده می‌شد و در پایان مجلس، من آخرین نفر بودم که آنجا را ترک می‌کردم. قبل از رفتن، می‌آمدم جلوی میز شادروان فرخ. می‌فرمودند: اینجای بیت، غلط است. اگر در این بیت این کار را بکنی، بهتر می‌شود. به این بیت نرسیدی، بهش برس و کلماتش را درست کن. این‌طوری انتقاد می‌کردند نه جلوی مردم. من قصیده‌سرا بودم. ایشان هم قطعا قصیده‌سرا بودند؛ چون غزلشان از قصیده کمتر است. در شعر من دقت می‌کردند. اگر یک عیب جزئی می‌دیدند، می‌گفتند آقای کمال به این مصرع برس.» وقتی شاعری برای نخستین بار به انجمن می‌آمد، استاد فرخ یا دوستانش نظیر «گلشن آزادی» یا «نوید»، از تخلص او سوال می‌کردند و اگر آن شاعر جوان هنوز تخلصی انتخاب نکرده بود، فرخ یا دیگران یک یا چند تخلص به او پیشنهاد می‌کردند تا او یکی از آن‌ها را برگزیند. خود من نخستین‌باری که با ترس‌ولرز در انجمن فرخ حاضر شدم، جوانی نوزده بیست‌ساله بودم. آن روز بدون همراه و تنها با نشانی‌هایی که از کمال و دوستانم در قهوه‌خانه داش آقا شنیده بودم، به این انجمن رفتم. برای من هم همین اتفاق رخ داد و در نخستین روز یکی از شاعران کهنسال، که اگر اشتباه نکنم گلشن آزادی بود، تخلص «افضل» را پیشنهاد کرد که استاد فرخ آن را پسند نکرد. او گفت: «خوب نیست؛ برای اینکه ممکن است شعرهای این جوان با اشعار «باباافضل» اشتباه گرفته شود.» خاطرم هست که بحث درباره تخلص من ادامه پیدا کرد ولی آن روز به نتیجه‌ای نرسید. بعدها برای مدتی کوتاه تخلص «آسیمه» را انتخاب کردم ولی خیلی سریع مثل جناب استاد قهرمان، بی‌تخلصی را برگزیدم.

خواندن شعر در انجمن فرخ از جوانان شروع می‌شد و کم کم به شاعران استاد می‌رسید. بعد از خوانده شدن شعرها، از مضامین مشترک و تاثیر گرفتن اشعار از قدما و معاصران سخن به میان می‌آمد. استاد محمد قهرمان -هرگاه حضور می‌داشت- آخرین شاعری بود که در انجمن فرخ شعر می‌خواند. او صبح‌های جمعه مثل سایه‌ای به آنجا می‌آمد و همه اهل انجمن به احترامش برمی‌خاستند. بسیار کم‌سخن بود و تاوقتی که از او چیزی پرسیده نمی‌شد، حرفی نمی‌زد. بعد از اتمام شعرخوانی جوان‌ترها، با خواهش محمود فرخ که آقای قهرمان را «شازده» یا «حضرت والا» خطاب می‌کرد، او شروع به خواندن غزل می‌کرد.

انجمن استاد فرخ همواره دایر بود و تعطیلی نداشت. در سردترین، گرم‌ترین، بارانی‌ترین یا حتی طوفانی‌ترین جمعه‌های سال، سماور آبدارخانه متصل به انجمن، روشن و منتظر قدوم شاعران و ادب‌دوستان بود. گلشن آزادی در خاطراتش نوشته است: «حتی در مواقعی که ایشان در مسافرت هستند، صبح‌های جمعه تا ظهر در اتاق کتابخانه فرخ، دوستان اهل ادب و فضل اجتماع نموده، از صحبت همدیگر ادراک فیض می‌کنند و هر دانشمند و شاعر و شخصیتی که از داخل یا گاهی از خارج به مشهد بیاید، در بیت‌الادب فرخ پذیرایی می‌شود.»

برخی گمان می‌کنند تاسیس انجمن فرخ بدون مقدمات بوده و از همان ابتدا از محل منزل استاد فرخ شروع شده است اما گویا این انجمن در یکی دو سال آغاز تشکیل خود، نوبتی و چرخشی بوده است. استاد محمد قهرمان در کتاب «ده نامه» می‌نویسد: «اخوان که از نیمه دوم سال ۱۳۲۶ به انجمن ادبی خراسان راه یافته بود، مرا هم با خود به آنجا برد. این انجمن بعدازظهرهای جمعه در خانه شادروان گلشن آزادی، مدیر روزنامه آزادی، تشکیل می‌شد و شاعران بزرگ خراسان نظیر نصرت منشی‌باشی، فرخ، عقیلی، نوید و... در آن شرکت می‌کردند. انجمن مزبور ظاهرا از یکی دو سال بعد در منزل شادروان فرخ استقرار یافته است و من چون از مشهد رفته بودم، اطلاع درستی از تاریخ دقیق آن ندارم. ما شعرمان را در انجمن می‌خواندیم و از راهنمایی استادان بهره‌مند می‌شدیم. در بعضی جلسات، غزلی را به طرح می‌گذاشتند. اخوان و من از موضوع مطرح‌شده، شعر می‌ساختیم و مرحوم آزادی گاهی در روزنامه خود چاپ می‌کردند.»

جلسات مشهد متنوع نبود

محمودرضا آرمین(سهی سیستانی) از تجربه آشنایی اش با انجمن‌های ادبی در مشهد قدیم می‌گوید

زهرا بیات

محمودرضا آرمین یکی از شاعران پیش‌کسوتی است که به واسطه مهاجرت در سال ۱۳۴۶ پایش به مشهد باز شده و مجال یافته است طی چند سال در تمام جلسات شعری آن شرکت کند. او همچنین برای ۱۰ سال خود برگزارکننده یک جلسه شعر بوده است و از این نظر می‌تواند فضای انجمن‌های مشهد را به خوبی روایت کند.

من سال ۴۶ از تهران به مشهد آمدم و اولین پاتوق شعری که به من معرفی شد، قهوه‌خانه داش‌آقا بود. بسیاری از شاعران و نویسندگان مشهدی به آنجا رفت‌وآمد داشتند. همان‌جا با بسیاری از دوستان شاعرم آشنا شدم از جمله استاد کمال، افضلی، بیگناه و خیلی‌های دیگر. پیش‌تر به واسطه شعر و شاعری در بسیاری از انجمن‌های مطرح تهران شرکت می‌کردم و شعر می‌خواندم و به نوعی آنجا شناخته شده بودم اما در مشهد کسی من را نمی‌شناخت. می‌خواستم در جلسات شعر مشهد هم شرکت کنم، این بود که از دوستان قهوه‌خانه سراغ جلسات را که گرفتم، اولین جلسه‌ای که به من معرفی شد جلسه منزل استاد فرخ بود. با دعوت و همراهی استاد کمال به آنجا رفتم. جلسه توسط خود آقای فرخ مدیریت می‌شد، برای همین وقتی نوبت به من رسید از من خواستند شعری بخوانم. غزلی خواندم که مورد استقبال حاضران واقع شد. خود استاد فرخ برخاستند و از کتابخانه پشت سرشان کتابی برداشتند، امضا کردند و به من هدیه دادند. آنجا خواستند که در جلسات منزلشان شرکت کنم. این‌طور بود که تا زمانی که این جلسه برگزار می‌شد من در آن شرکت می‌کردم. جلسه فرخ بزرگ‌ترین جلسه مشهد بود. افراد پرآوازه، بزرگ و پرمایه در آن حضور پیدا می‌کردند. برای همین اگر کسی شعر ضعیفی می‌خواند، عذرش را می‌خواستند و اجازه نمی‌دادند در جلسات بعدی شرکت کند. برای شعر نو هم همین رویه را داشتند و اجازه نمی‌دادند در جلسه، شعر نو خوانده شود. انجمن فرخ ۲ ردیف صندلی در کناره داشت و یک ردیف هم در وسط سالن مخصوص استادها و بزرگان حاضر در جلسه بود. این صندلی‌های وسط حتی اگر خالی هم بودند جوان‌ترها یا شاعرانی که کمتر مطرح بودند و در ردیف‌های کناری نشسته بودند اصلا به خود اجازه نمی‌دادند روی آن‌ها بنشینند. در آن روزها جلسه دیگری در خیابان بهشتی فعلی به من معرفی شد که توسط آقای سرابی اداره می‌شد. در این جلسه خود آقای سرابی سخنرانی‌ای می‌کرد، در مدح حکومت؛ به همین دلیل برای من دلپذیر نبود و بعد از ۲ بار حضور، دیگر در آن شرکت نکردم؛ یک‌بارش با همراهی استاد صدیق بود. جلسه دیگری هم بود که آقای کبیری، معاون مدیرکل آموزش و پرورش، آن را دایر کرده بود. این انجمن در خود اداره کل برگزار می‌شد. سال ۵۰ هم به اتفاق استاد صاحبکار و استاد کمال به انجمن قهرمان رفتم و تا فوت استاد قهرمان در این جلسه از محضرشان استفاده می‌کردم. پس از ۴ سال تقریبا تمام جلسات شعری مشهد را تجربه کرده بودم، در میان جلسات مشهد عیار جلسه فرخ و قهرمان بسیار بالا بود و بقیه به نوعی معمولی بودند و آن‌طور که باید تنوع موضوع و مطلب نداشتند. در مقام مقایسه می‌توانم بگویم که انجمن‌های تهران بسیار متنوع بودند اما این تنوع در جلسات مشهد دیده نمی‌شد. در تهران هم استادان دانشگاه اشعار را نقد و بررسی می‌کردند. مثلا یک جلسه بود که معروف شده بود به «حمام شعر» و در هر نوبت آن، بیشتر از ۲ شعر خوانده نمی‌شد و باقی وقت به بررسی و نقد همین ۲ شعر می‌گذشت. خود من هم در سال ۸۰ جلسه «فرخی سیستانی» را در منزلم دایر کردم که علاوه بر شعرخوانی شاعران، برخی متون شاخص زبان فارسی را نیز نقد و بررسی می‌کردیم. این انجمن از کیفیت خوبی برخوردار بود و معتقدم بعد از جلسه فرخ و منزل قهرمان، می‌شد رویش حساب باز کرد. متأسفانه سال ۹۰ با بیماری همسرم -که برای برگزاری این جلسه زحمت می‌کشید- جلسه را تعطیل کردم.